

سرشت حاکمیت خودکامه و سرنوشت مردم

حکام خودکامه جامعه را در قفس جغرافیایی بشری‌اش به اسارت گرفته و امنیت جانی، رفاه و آسایش را از شهروندانش سلب نموده است. در فضای سلب امنیت جانی، مصونیت اقتصادی و اطمینان دوام‌دار اشتغال خودبه‌خود از میان رفته و افراد جامعه هر آن درصدد است تا با استفاده از فرصت بدست آمده؛ از هر طریق و وسیله‌ی ممکن، منافع جامعه را پیش از آن که حلقه‌ی بحران دیگر آغاز گردید، به یغما برده و چند صباحی برایش اطمینان به زندگی را حتا به شکل مصنوعی هزینه نماید.

ماهیت اخلاق حاکم در چنین جامعه، بر مبنای غارت و چپاول بنیان‌گذاری گردیده، نظم حاکم در صدد غارت اموال مردم و مردم درصدد چپاول امکانات موجود از دست نظم حاکم است. سرشت و ماهیت هر دو طرف سکه (حکام خودکامه و ساختار حاکم اجتماعی) یکسان بوده و در تقرر و تبدیلی و یا جابه‌جایی حکام خودکامه، سرشت و ماهیت جامعه تغییرپذیر نبوده و حکام خودکامه خود نظم موجود را به نفع ساختار غارت‌گرانه و حکام جدید خودکامه از دست داده و به‌جای یک حلقه از خودکامه‌گان و غارت‌گران، حکام و غارت‌گران جدید روی صحنه می‌آید. در این صورت تغییر در ماهیت نظم ایجاد نگردیده و فقط در عرصه‌ی شکلیات چهره‌ها تغییر می‌نماید.

صفحه ۳

چرا انفجار شد؟ حکومت باید پاسخ دهد!



بهره — بارز بهمن

اگر فرضیه‌های آن عده که مدعی اند این حملات کار حلقات حکومتی بوده تا مردم دست از اعتراض کشیده و به خانه‌هایشان برگردند، درست باشد، آن گاه وضعیت بدتر خواهد شد. در این صورت مردم باید تصمیم‌های دشوارتری بگیرند و حساب‌شان را با حکومت غنی و عبدالله یک‌طرفه کنند. حکومتی که توان تأمین امنیت یک راهپیمایی را در پایتخت کشور ندارد به درد چیزی نمی‌خورد و باید هرچه سریع‌تر کنار زده شود. اگر این فرض درست باشد، آن عده که تصور می‌کنند مقاومت مردم را می‌توان با حمله‌های تروریستی شکست، سخت در اشتباه اند.

صفحه ۲

شهروند هندی ربه‌شده در افغانستان آزاد شد

سوشما سوارج، وزیر خارجه هند اعلام کرد که جودیت دیسوزا، تبعه این کشور که نهم جون در کابل ربه‌شده بود، رها شده است. او در صفحه رسمی توئیتر خود نوشته که از آزادی خانم دیسوزا خرسند است. خانم سوارج گفته که با خانم دیسوزا صحبت کرده و او در وضعیت روحی خوبی به سر می‌برد و بزودی نیز به هند منتقل خواهد شد. وزیر خارجه هند از دولت افغانستان و سفیر هند در کابل به دلیل تلاش‌هایشان برای رهایی این تبعه هندی قدردانی کرده است. جودیت دیسوزا ۴۰ ساله با بنیاد آقاخان در کابل کار می‌کرد که دیروقت شب نهم جون توسط افراد ناشناس ربه‌شده شد. بنیاد آقاخان در افغانستان اعلام کرد که با نهادهای امنیتی افغان برای رهایی این زن هندی همکاری می‌کند. افغانستان تاکنون درباره رهایی این تبعه هندی اظهار نظر نکرده است. از چگونگی ربودن خانم دیسوزا جزئیات بیشتر در دست نیست ولی رسانه‌های هندی گفته‌اند که او در منطقه تایم‌س شهر کابل ربه‌شده شد. او چهارمین شهروند هندی است که در بیش از یک دهه در افغانستان ربه‌شده می‌شود. پیش از این در ماه جون سال ۲۰۱۴ آلکسس پرم کما، یک کشیش کاتولیک هندی در ولایت هرات ربه‌شده شده بود. او در ماه فیوروری ۲۰۱۵ آزاد شد.

هیلاری کلینتون معاون خود را برگزید

هیلاری کلینتون، نامزد احتمالی حزب دموکرات، اعلام کرده تیم کین، سناتور ایالت ویرجینیا را به عنوان معاون و یار انتخاباتی خود برگزیده است. در صورت پیروزی خانم کلینتون، آقای کین معاون رئیس جمهوری امریکا خواهد شد. تیم کین که فارغ التحصیل رشته حقوق از دانشگاه هاروارد است سابقه فرمانداری ایالت ویرجینیا را در کارنامه خود دارد و پیش از آن هم شهرداری شهر ریچموند، مرکز ایالت ویرجینیا بوده است. آقای کین که به زبان اسپانیولی هم تسلط کامل دارد از سوی ناظران به عنوان یک "گزینه امن" برای همراهی خانم کلینتون در انتخابات پاییز امسال معرفی شده است. او در سال ۲۰۰۸ هم در فهرست نهایی کسانی بود که باراک اوباما به عنوان یار انتخاباتی برای خود تهیه کرده بود، اما در نهایت نام جو بایدن در کنار باراک اوباما نوشته شد. مردم امریکا در روز انتخابات (هشتم نوامبر) علاوه بر رأی دادن به نامزد مورد علاقه خودشان برای ریاست بر کاخ سفید، معاون رئیس جمهوری را هم انتخاب می‌کنند. با وجود سوابق طولانی و درخشان آقای کین در عرصه سیاست امریکا، برخی از ناظران می‌گویند، انتخاب آقای کین از سوی خانم کلینتون ممکن است به مذاق حامیان دست چپی او خوش نیاید.

"حکومت افغانستان طوریکه تصور می‌شد کارگر نیست"

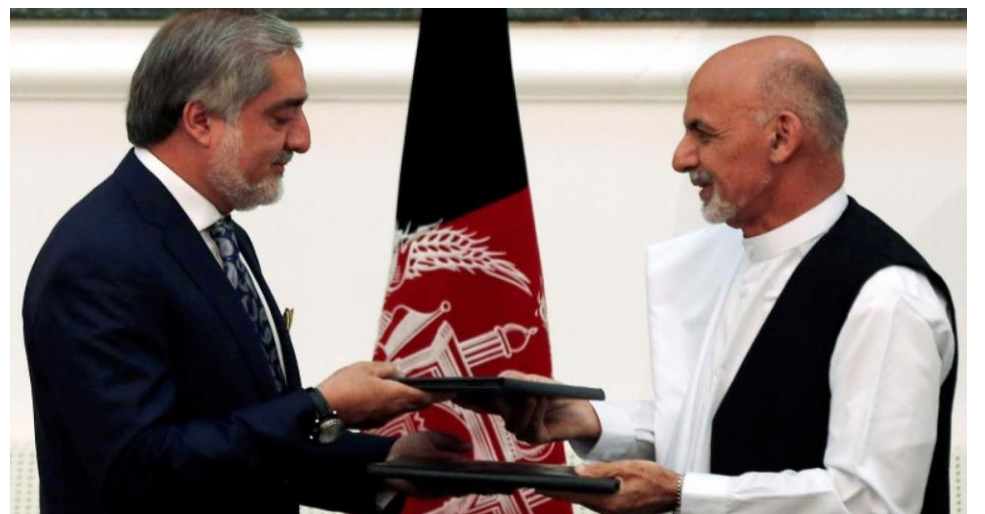


افغانستان، این نماینده پیشین مجلس نمایندگان می‌گوید که کانگرس هیچگاهی از کارکردها و اقدامات حکومت وحدت ملی در راستای مبارزه با فساد اداری راضی نیست. این عضو پیشین کانگرس امریکا به این باور است که رئیس جمهور غنی و عبدالله عبدالله "هر دو تلاش دارند فساد را در آن کشور محو و نابود سازند اما افرادی که برایشان و تحت اداره‌شان کار می‌کنند مفسد اند." جیم موران از رهبران حکومت فعلی افغانستان می‌خواهد تا "افراد مفسد شامل در حکومت را شناسایی کرده و اگر از دوستان و یا اقارب نزدیک شان هم اند، از وظایف شان برطرف سازند."

اگر قرار باشد ایالات متحده از بین افغانستان و پاکستان یکی را انتخاب کند، آن افغانستان خواهد بود. جیم موران، سابق عضو مجلس نمایندگان ایالات متحده با ذکر این مطلب، افغانستان را متحد خوب ایالات متحده قلمداد می‌کند، اما تأکید می‌کند که حکومت وحدت ملی، آنچنانی که تصور می‌شد "کارگر نیافتاده است." آقای موران در مصاحبه با نجیبه خلیل، خبرنگار تلویزیون آشنای صدای امریکا گفت: "تصور من این بود که این توافق کارگر بیافتد و هر دو نفر در یک مشارکت قدرت، تحت نام حکومت وحدت ملی قرار گیرند. اما طوری معلوم نمی‌شود که این شیوه کارا باشد و مردم افغانستان از حکومت وحدت ملی بسیار ناراضی اند." این عضو ارشد پیشین کانگرس امریکا علاوه کرد که کانگرس ایالات متحده علایق زیادی در افغانستان دارد و محمد اشرف غنی و عبدالله عبدالله هر دو حمایت ایالات متحده را با خود دارند. آقای موران که خود یک دموکرات است، علاوه کرد که واشنگتن نمی‌خواهد از هیچکدام آنان طرفداری کند اما در جایگاهی که امروز قرار دارند به خاطر حمایت امریکا است. ولی با تأکید بر موجودیت فساد اداری در

حکومت وحدت ملی، جنگ و مصالحه با مخالفان

توغل



قریب به دو سال از تشکیل حکومت وحدت ملی می‌گذرد. پس از دو سال قلمرو حکومت جدید به مراتب به پیش از تشکیل آن محدودتر گردیده است. شهر کابل که توسط حصار طبیعی در محاصره قرار دارد، در عین زمان شاهد محاصره از جانب مخالفان نیز می‌باشد. مردم در قلب شهر با اضطراب و دلهره زندگی می‌نمایند. هرآن ممکن است فرد انتحاری درون جمعیت و یا ادارات دولتی سبز گردیده و جان عده‌ای را بگیرد. حساب روستاها و شهرهایی که مراکز ولایات را تشکیل می‌دهد از حساب کابل هم بد و بدتر است. بدی اوضاع در آن مناطق سبب گردیده تا مردم در جستجوی پناهگاه امن خود را در دامن پایتخت بیندازند. کابل شهری است با تفاوت‌های طبقاتی که فاصله میان طبقات هر روز بیش‌تر از روز پیش افزایش می‌یابد، کابل شهر گداگران درمانده، کودکان اسپندی،

صفحه ۳

کرکننده کاری دیگر از دستش...

گپ مردم



جنبش روشنایی باید به رهبران قومی نه بگوید

بهمن

جنبش روشنایی یک بار دیگر دست به راهپیمایی بزرگ در کابل زد و خواهان انتقال خط برق ۵۰۰ کیلوولت از مسیر بامیان شد.

این راهپیمایی در حالی صورت گرفت که برخی از رهبران جنبش روشنایی در آخرین شب باقیمانده به آغاز اعتراض مدنی، دست از همراهی با مردم کشیده و خواستار به تعویق انداختن راهپیمایی شدند: کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت اسلامی و صادق مدبر، رهبر حزب انسجام ملی.

اعضای جنبش روشنایی در جریان آمادگی‌ها برای برگزاری راهپیمایی ۲ اسد، حساب ویژه‌ی روی این دو رهبرشان، به عنوان افرادی که از روابط و امکانات زیادی در سیاست افغانستان برخوردار اند، باز کرده بودند؛ اما دو رهبر سرانجام آنان را ناامید کردند.

کنار رفتن خلیلی و مدبر از جنبش روشنایی با واکنش‌های تند اعضای این جنبش روبه‌رو شده و بیشترشان آنان را خاین خوانده‌اند که در آخرین ساعات‌های آغاز راهپیمایی از پشت بر آنان خنجر زدند. این معترضان با تأکید بر ادامه راهپیمایی‌شان گفته‌اند که نیازی به این رهبران ندارند و رفتن آنان اثر منفی‌یی بر روان معترضان نگذاشته است.

جنبش روشنایی از آغاز تاکنون با کارشکنی‌ها و ممانعت‌های حکومتی و غیرحکومتی روبه‌رو بوده و به گفته‌ی احمد بهزاد، یکی از رهبران این جنبش، شورای امنیت تا کنون میلیون‌ها دالر را برای تضعیف جنبش روشنایی مصرف کرده است. اما کارشکنی دو تن از رهبران جنبش از این جهت اهمیت دارد که هر دو بر خواست‌های عدالت‌خواهانه‌ی قوم خودی پشت کرده‌اند؛ قومی که آنان با بهره‌برداری از نام و هویت آن به مقام‌مرتبه‌ی کنونی رسیده‌اند. آنان در هر فرصت پیش آمده سعی کرده‌اند در قوم‌گرایی بر رقبایشان پیشی بگیرند و بیشترین بهره‌برداری را از خالیگاه‌های حریفان سیاسی هم‌قوم خود داشته باشند.

در راهپیمایی بیستم عقرب که محمد محقق، معاون دوم رییس اجرایی و یکی از رهبران قومی، معترضان را با الفاظ تند سرزنش کرد، از محبوبیت‌اش در میان قوم خود کاست و خلیلی و مدبر بیشترین استفاده را از این فرصت به سود پایگاه قومی خود کردند. اما تحولات اخیر نشان داد که این دو رهبر قومی نیز از استعداد زیادی در موجه‌سواری بر احساسات مردم برخوردار نیستند. از احتمال قوی امتیازدهی‌ها به این دو رهبر - که از سوی اعضای جنبش روشنایی نیز مطرح شده - اگر بگذریم، یکی از علت‌هایی که این دو رهبر قومی نتوانستند با موج اعتراض مردمی علیه حکومت همراه شوند و در نتیجه آنرا غوغاسالاری خوانند، عقل ارباب‌رعیتی رهبران قومی است.

رهبران قومی دوست ندارند کسی در برابر حرف‌شان بی‌ایستد و گفته‌های آنان را به نقد بکشد. توقع آنان از مردم این است که به مثابه‌ی امت بی‌زبان هرچه از رهبران می‌شنوند به آن بیعت کنند! اما نسل جوان آگاه، درس‌خوانده و دانشگاه‌رفته‌ی امروزی، نه تنها که به این اصول پایند نیست بلکه در برابر آن ایستاده و از استقلالیت فردی خود دفاع می‌کند.

حالا اگر رهبران قومی از حلقه‌ی اصلی جنبش روشنایی کنار رفته باشند، فعالان روشنفکر جنبش باید این رویداد را به فال نیک بگیرند، نه این که ناامید شده و اعتراض مدنی خود را شکست خورد تلقی کنند.

جنبش روشنایی باید به دور از رهبران قومی و نخبگان کهنه‌فکر روی پای خود بی‌ایستد و این درس را به آنان بدهد که دیگر دوران سیاست‌بازی‌شان با احساسات مردم گذشته است.

با این کار، روشنفکران سایر اقوام نیز بیشتر به جنبش روشنایی جلب شده و ضربه‌ی کاری دیگری بر پیکر رهبران قومی وارد خواهد شد. با این حال، گرچه نشانه‌هایی از این رویکرد در جنبش روشنایی دیده می‌شود، هنوز زود است که بیش از حد به نقش مؤثر این جنبش در شکستن بت‌های قومی خوشبین بود.

جنبش روشنایی هنوز هم چالش‌های زیادی برای رسیدن به این موفقیت بزرگ دارد. اگر این جنبش بتواند به‌گونه‌ی مستقل از رهبران قومی، پیگیر و همه‌شمول، از ارزش‌های انسانی در برابر حکومت دفاع کند، امیدواری برای موفقیت پروژه‌های دموکراتیک و مستقل در سیاست افغانستان بیشتر می‌شود.

چرا انفجار شد؟ حکومت باید پاسخ دهد!

راهپیمایی بیست‌وهفتم ثور و چه در اعتراض دوم اسد از آن استفاده شد.

ادامه‌ی مقاومت مردم در برابر زورگویی‌های حکومت در آغاز برای عده‌یی چندان متصور نبود. آنان فکر می‌کردند که سرانجام مردم خسته شده و از اعتراض در برابر حکومت دست خواهند کشید.

اما جنبش روشنایی که ادامه‌ی جنبش حماسی تبسم بود، ثابت کرد که چقدر در مبارزه با بی‌عدالتی تعهد دارد. این جنبش حالا برای دولتمردانی که در آغاز آن را دست‌کم گرفته و با نگاه تمسخرآمیز به آن می‌دیدند، یک کابوس است؛ کابوسی که اگر همچنان به آن با بی‌تفاوتی عمل شود، ممکن به واقعیت تلخی برای این دولتمردان مبدل گردد.

جنبش روشنایی با گذشت هر روز سبب شگفتی هرچه بیشتر دوستان و دشمنانش شده و حالا در تمام کشور شناخته می‌شود و دست‌کم تا کنون تاریکی‌های زیادی را روشن کرده است.

واضح است که دشمنان جنبش از این روشنایی رنج می‌برند و دوستان جنبش هم از آن بیشتر انرژی می‌گیرند.

جنبش روشنایی یکی از ماندگارترین حرکت‌های مدنی در کشوری است که کمتر تجربه‌ی مدنی داشته است.

اعضای جنبش روشنایی باید این ارزش دموکراتیک را حفظ کرده و برای گسترش آن از هیچ تلاشی دست نکشند.

جنبش روشنایی باید ثابت کند که نه تنها "غوغاسالار" نیست، برعکس راه‌وروش انسانی و دموکراتیک را در کشور بنیان خواهد گذاشت که یکی از قربانیانش حکومت مستبد خواهد بود.

افغانستان برای گذشتن از جنگ و رویکردهای جنگ‌محور نیاز شدیدی به جنبش‌های مدنی از گونه‌ی جنبش روشنایی دارد. پشتیبانی گسترده از این جنبش ما را به آینده‌ی نسل روشنفکران غیروابسته به رهبران قومی و سالخوردگان سیاسی خوشبین می‌کند.

بد در حالی که بزرگترین تهدید برای دموکراسی نیم‌بند کنونی است - که حکومت در تلاش محدودکردن آن برآمده - یکی از آخرین میخ‌هایی نیز خواهد بود که بر تابوت "حکومت وحدت ملی" زده می‌شود. حکومت‌گران کابل باید بدانند که با خشم مردم نمی‌شود بازی کرد. حکومتی می‌تواند پایدار باقی مانده و در میان مردم خودش محبوب باشد که روان‌شناسی درست و معقولی از شهروندانش داشته و برای کسب رضایت آنان تلاش کند. نه این که همه روزه به میزان نفرت و انزجار مردم از خود افزوده و با احساسات آنان بازی کند.

جنبش روشنایی یکی از نادر حرکت‌های مدنی در افغانستان است که باید از سوی حکومت مورد استقبال قرار بگیرد. چون به هر اندازه‌یی که مردم به رویکردهای دموکراتیک و مدنی رو می‌آورند، به همان میزان از محبوبیت رویکردهای جنگ‌محور کاسته می‌شود. اما در حال حاضر هیچ نشانه‌یی از تمایل حکومت برای کنار آمدن با این جنبش صددرصد مدنی دیده نمی‌شود. ولی جنبش روشنایی با تمام خرابکاری‌هایی که از سوی حلقات قدرتمند در حکومت و بیرون از آن صورت گرفته است، شجاعانه بر مسیر عدالت‌خواهی‌اش گام بر می‌دارد؛ تا جایی که حتا از خون اعضای خود در این راه هم دریغ نکرد.

این جنبش برای رسیدن به اهدافش موفق بوده و تا کنون توانسته است بت تقدس رهبران و دولتمردانی را که همواره با تولید ترس در میان مردم از قدرت لذت برده‌اند، بشکند.

در راهپیمایی بزرگ بیستم عقرب و بیست‌وهفتم ثور حکومت سعی کرد در برابر مردم از زور استفاده کرده و آنان را به عقب‌نشینی از خواست‌هایشان وادار کند. اما معترضان هربار ثابت کردند که برای رسیدن به اهداف‌شان از هیچ مانعی نمی‌ترسند.

دشمنان دموکراسی هم کم نیاوردند و با تکیه بر روش‌ها و تاکتیک‌های جدید سعی کردند جلو اعتراض مدنی مردم را بگیرند. ایجاد سدهای کانتینری در مسیرهای منتهی به ارگ ریاست جمهوری یکی از این شیوه‌ها بود که چه در

جنبش روشنایی به خون نشست. در سه انفجار پی‌درپی که در محل تحصن معترضان این جنبش در دهم‌زنگ کابل صورت گرفت، ۶۱ تن کشته و ۲۰۷ تن دیگر زخمی شدند. این نخستین بار است که اعتراض مدنی مردم این‌گونه هدف حملات تروریستی قرار می‌گیرد.

با آن که مسئولیت این حمله را داعش به دوش گرفته است، اما انگشت تمام انتقادها به سوی حکومت نشانه می‌رود. حکومت باید پاسخ دهد که چرا نتوانست امنیت شهروندان را در روز راهپیمایی بگیرد.

همیشه مسئولیت حملات تروریستی را طالبان یا گروه داعش به دوش می‌گیرند، اما در برخی از این حملات شک‌وت‌تریدها نسبت به دست‌داشتن حلقات داخلی نیز وجود دارد.

در حمله‌ی دوم اسد نیز این شک‌وت‌تریدها به روشنی دیده می‌شود و گمانه‌زنی‌ها نسبت به آن در شبکه‌های اجتماعی شدت گرفته است.

اگر فرضیه‌های آن عده که مدعی‌اند این حملات کار حلقات حکومتی بوده تا مردم دست از اعتراض کشیده و به خانه‌هایشان برگردند، درست باشد، آن گاه وضعیت بدتر خواهد شد. در این صورت مردم باید تصمیم‌های دشوارتری بگیرند و حساب‌شان را با حکومت غنی و عبدالله یک‌طرفه کنند. حکومتی که توان تأمین امنیت یک راهپیمایی را در پایتخت کشور ندارد به درد چیزی نمی‌خورد و باید هرچه سریع‌تر کنار زده شود.

اگر این فرض درست باشد، آن عده که تصور می‌کنند مقاومت مردم را می‌توان با حمله‌های تروریستی شکست، سخت در اشتباه‌اند. مردم ممکن است در حال حاضر ترسیده و به خانه‌هایشان برگشته باشند، اما هر حرکت ضد مدنی حکومت در برابر مردم با گذشت زمان به انبار خشم و نفرت آنان بیشتر می‌افزاید؛ به حدی که ممکن است مردم دیگر برای رسیدن به خواست‌های عادلانه‌یشان از روش‌های دموکراتیک استفاده نکنند. این پیامد

اگر فرضیه‌های آن عده که مدعی‌اند این حملات کار حلقات حکومتی بوده تا مردم دست از اعتراض کشیده و به خانه‌هایشان برگردند، درست باشد، آن گاه وضعیت بدتر خواهد شد. در این صورت مردم باید تصمیم‌های دشوارتری بگیرند و حساب‌شان را با حکومت غنی و عبدالله یک‌طرفه کنند. حکومتی که توان تأمین امنیت یک راهپیمایی را در پایتخت کشور ندارد به درد چیزی نمی‌خورد و باید هرچه سریع‌تر کنار زده شود.

اگر این فرض درست باشد، آن عده که تصور می‌کنند مقاومت مردم را می‌توان با حمله‌های تروریستی شکست، سخت در اشتباه‌اند. مردم ممکن است در حال حاضر ترسیده و به خانه‌هایشان برگشته باشند، اما هر حرکت ضد مدنی حکومت در برابر مردم با گذشت زمان به انبار خشم و نفرت آنان بیشتر می‌افزاید؛ به حدی که ممکن است مردم دیگر برای رسیدن به خواست‌های عادلانه‌یشان از روش‌های دموکراتیک استفاده نکنند. این پیامد بد در حالی که بزرگترین تهدید برای دموکراسی نیم‌بند کنونی است - که حکومت در تلاش محدودکردن آن برآمده - یکی از آخرین میخ‌هایی نیز خواهد بود که بر تابوت "حکومت وحدت ملی" زده می‌شود. حکومت‌گران کابل باید بدانند که با خشم مردم نمی‌شود بازی کرد. حکومتی می‌تواند پایدار باقی مانده و در میان مردم خودش محبوب باشد که روان‌شناسی درست و معقولی از شهروندانش داشته و برای کسب رضایت آنان تلاش کند. نه این که همه روزه به میزان نفرت و انزجار مردم از خود افزوده و با احساسات آنان بازی کند.

سرشت حاکمیت خودکامه و سرنوشت مردم

از آنجایی که مالکیت عمومی و اشتغال در دست حکام خودکامه است هر آن ممکن است با اندک سوؤظن آن امکانات توسط نظام حاکم مسدود گردیده و یا به بیگما و ضبط سوق گردد، جامعه هراسناک هیچ‌گاه در فکر استقرار سرمایه در یک نقطه نبوده و همانند مرغان مهاجر، هزینه‌ی به غنیمت گرفته را در جاغور یا خرطوم همانند خود سرگردان ساخته و به‌دنبال پناه‌گاه می‌گردد. به گمان این قلم علت اساسی عدم رشد اقتصادی کشور در نبود توسعه‌ی سیاسی و سیطره‌ی حکام خودکامه و نظم تباری به‌ویژه در طول سده‌های آخر که اروپا از رنسانس تا انقلاب انفورماتیک راه پیموده، گره خورده است.

در بینش افکار حاکم ماهیت این نظام را رعیت‌سازی و رعیت‌پروری تشکیل می‌دهد، نظم خودکامه از طریق اداره و نظم دیوانه‌سالارانه‌اش روند رعیت‌سازی را برای اخذ مالیات و انواع عوارض اخذی و راه‌گیری پرورش می‌دهد و ساختار غارت‌گرانه را جدا از نظم خودکامه که خود را در صورت سقوط نظم خودکامه‌گی وارث آن می‌پندارد، به‌گونه‌ی دیگر و اما به شکل کارگر مزد بگیر و یا دهقان سهم بر آن را حفظ می‌نماید.

اخلاق شخصی در این سرزمین خریدار ندارد. افراد با سرشت نیک زیر تعقیب اخلاق حاکم و چپاول‌گر قرار

داشته و در صورت اخلال در نظم غارت‌گرانه مستوجب کیفر و عذاب دانسته می‌شود. رنج این عذاب از تعقیب و تبعید و انزوا و حاشیه‌رفتن شروع و تا درجه حذف فزیزی توسعه پیدا می‌نماید. از آن‌رو افراد با سرشت نیک، ناگزیر به خودسانسوری بوده و برای هم‌رنگ جماعت‌سازی اگر خود در غارت سهم نمی‌گیرد، با غارت‌گران روابط اجتماعی و مناسبات روزمره‌اش را تا حد ممکن نهمیدارد. از آن‌رو مبارزه بنیادی برای انهدام و نابودی این چنین نظم‌نگین سیاسی و اجتماعی شکل نگرفته و حتی کسانی که سنگ مبارزه با نظام را در سینه می‌زند خود نیز به‌عنوان جزیی از حلقه‌ی روابط با نظام حاکم به‌گونه‌ی خواسته یا ناخواسته همسو به‌نظر می‌رسد.

مطالعه‌ی تاریخ سیاسی و سیر مناسبات اقتصادی درین جغرافیا نشان می‌دهد که این میراث پیشینه‌ی دور تاریخی و حتی پیش از اسلام داشته و مسلمانان فقط آن نظم غارت‌گرانه را جنبه‌ی الهیتی داده و از آن به‌گونه‌ی دیگر و اما به عنوان تطبیق شرع اسلامی نام برده است. ویژگی حکام خودکامه و رهبران ساختارهای اجتماعی در این است که نظام مالکیت و حق تملک به شکل یک نظم سنتی در تصرف حکام خودکامه قرار داشته و مالکان مربوط ساختارهای اجتماعی منسوب به رعیت، هیچ‌گاه مالکیت مستقل از نظام و یا منبع الوهیت نداشته است. شاه سایه‌ی

حکومت وحدت ملی، جنگ و مصالحه

نبرآمده است. دولت و حامیان برونی‌شان در این رابطه فقط توانسته راه‌های ترانزیت موادغذایی و سایر مایحتاج شهرنشینان را از آسیب جدی مخالفان مصئون نگهدارد.

مصئونیت نسبی در شهر، ذوق زندگی را برای روستاییان که در کام خشم جنگ هر روز می‌سوزند در سطح بالا بلند برده و میزان دسترسی مخالفان را به نیروی انسانی کاهش و برعکس مشکلات دولت را در عرصه‌ی رفع نارضایتی نهایت افزایش داده است. حامیان بین‌المللی نظام که بر مبنای تفاهم‌نامه‌ی امنیتی نیروهای خود را در پایگاه‌های نظامی و شهرهای عمده جابه‌جا ساخته است در این دو سال کمتر در شهرها قابل مشاهده بوده و فقط در دقایق نود دست به عملیات نظامی و آن هم در مشوره با نیروهای امنیتی کشور زده است. بسیاری از ساکنین شهر نیروهای خارجی را به‌حیث نیروهای حافظ صلح و آزادی تلقی می‌نمایند، آن پندار که در مورد قوای شوروی در سال‌های اول ورودشان وجود داشت، هم اکنون چندان به‌گونه‌ی جدی به‌نظر نمی‌رسد. کابل به‌دشواری با استفاده از خطوط باریک جاده‌های پخته به شمال، جنوب، شرق و مرکز کشور وصل می‌گردد. رسیدن به شمال پس از رسیدن به ولایت بغلان و رسیدن به جنوب پس از رسیدن به ولایت میدان‌وردک و در جهت شرق با عبور از تنگه درونته با تهدید جدی مواجه می‌گردد.

نیروهای خارجی که پس از سال ۲۰۱۴ عملیات جنگی را به نیروهای امنیتی و عساکر دولتی کشور واگذار کرده‌اند بر مبنای معاهده‌ی امنیتی درون پایگاه‌های جنگی و حواشی شهرهای بزرگ جابه‌جا گردیده‌اند. آن‌ها فکر می‌کردند به تدریج نیروهای امنیتی کشور در دفاع از کشورشان متکی به خود می‌گردد، اکنون پس از دو سال بار دیگر ناچار گردیده‌اند تا غرض اداری اوضاع بار دیگر در میدان‌های جنگ به ویژه در ساحه‌ی کشف و استخبارات و پوشش حمایت هوایی ذریعه‌ی هلیکوپترهای توپ‌دار و پهپادها در صحنه حضور یابند. متأسفانه نیروهای خارجی از همان آوان حضور تاکنون هیچ‌گاهی نخواسته‌اند تا آتش مخالفت با نظام را کاملن نابود سازند. حملات و دفاع این نیروها کاملن به بازی موش و گربه می‌ماند.

استراتژی خارجی‌ها و نظام هم‌بیمان آن به‌ویژه

خدا و مردم گوسفندان فربه در دست سایه‌ی خدا بوده است که نظم تقسیم معیشت از آن مقام مایه می‌گیرد. درین نظم عنعنوی، منسوخ شده‌ها، بار دیگر اما به نوع و نام دیگر بازسازی گردیده و زیر عنوان جدید گویا قانونیت می‌یابد. ارستوکراتان زمین‌دار یا اشراف مذهبی هیچ‌گاه از نظام حاکمیت به مشابه یک عنصر مستقل و جدا وجود نداشته، در عین حال نظم حاکم نیز تافته‌ی جدا بافته از نظم اجتماعی مرسوم نبوده است. نظم حاکم کارگذار آن نظم اجتماعی و نظام اجتماعی و ساختارهای حاکم آن تطبیق‌کنندگان برنامه‌های آن نظام بوده است.

ارباب روستا، فئودال ده و میروخان قراوقصبات نقش کارگذار عرفی و غیررسمی نظام را داشته و در ساحه همکاری با آن به مراتب از جامعه بروکرات و معاش‌خور نظام صادقانه تلاش می‌کرده است. در عین حال این ساختار اجتماعی خود را و مقام و موقعیت خود را مدیون نظم حاکم و ناشی از موجودیت آن نظم دانسته و در ساحه همکاری با نظام حاکم کوشا بوده است. حمایت قانونی نظام از مالکیت اعیان و اشراف زمین‌دار و حمایت سنتی و عرفی آن جامعه از نظم حاکم مکمل اصلی قدرت خودکامه در نظم اجتماعی حاکم بر جامعه افغانستان است.

به اتحاد شوروی پیشین و اقمارش شباهت تام به فرستادن نیروهای جوان با استفاده از بورسیه‌های تحصیلی در کشورهای حامی دولت دارد. این عمل می‌تواند بینش مدرن و جدا از افکار سنتی را درون نسل‌های جدید پدید آرد، ولی عدم زمینه‌ی کار و اشتغال پس از ختم تحصیل بار دیگر این نیروی جدید و مدرن را در کام نیروهای سنتی و عقب‌گرا رجعت می‌دهد.

کار وسایل ارتباط جمعی و به‌ویژه رسانه‌های تصویری، چاپی و شنیداری در این مورد تا حد خوبی تاثیرگذار بوده ولی بی‌برنامه‌گی عمومی که بر این رسانه‌ها حاکم است، پس از ۱۵ سال تا هنوز نتوانسته در تولید فرهنگ مترقی و پیش‌رو به‌جای سنت‌های مرسوم و گرایشات عقب‌مانده‌ی روستایی جایگزین گردد. نظم خودکامه در تاریخ عمر سیاسی‌اش، برای استمرار حاکمیت، بازی‌های مختلف را روی‌دست داشته که از جمله تا هنوز مشی تفرقه بینداز و حکومت کن که نسخه‌ی قرن ۱۹ است، کاربرد تاثیرگذار داشته است.

بسیاری از آگاهان امور سیاسی؛ منازعات تباری، لسانی، سمتی و... را ناشی از کار استخباراتی رژیم می‌داند که درون اقوام، زبان‌ها و سمت‌ها به زیرکی تمام به کار می‌برند. در نیت رهبران رژیم به ویژه در توسعه‌ی سیاسی و انکشاف متوازن اقتصادی از اساس صداقت دیده نمی‌شود. توسعه‌ی سیاسی در راس حاکمیت هیچ‌گاه نتوانسته نظم عمومی و بدنه‌ی حاکمیت را که کاملن قومی و سمتی است کوچک‌ترین تغییر داده باشد. انتخابات مفتضح و رسوایی تاریخی که این حاکمیت مولود آنست، فضای بی‌اعتمادی و بی‌باوری را به شدت توسعه داده، هم‌اکنون هیچ‌گونه باورمندی به گفتار و کردار صادقانه سران رژیم در افکار عامه دیده نمی‌شود.

رژیم جاری که زاده‌ی توهین به آرای مردم است، با وجود آن‌که در اعلام مصالحه، حاضر به دادن بیشترین امتیازات به مخالفان است ولی پایه‌های سست و بی‌بنیاد آن هیچ‌گاه مخالفان را متقاعد به هم‌سوئی با آن نتوانسته است. از آن سبب مخالفان هرگونه پیشنهاد رژیم را با اهانت و تحقیر رد کرده است. ادامه دارد...

برگی از تاریخ

دوروی یک سکه

"به گفته‌ی سفیر بریتانیا، پس از کودتای هفت ثور این فکاهی بر سر زبان‌ها بود که "یکی از افسران ساعت ۱۰:۳۰ شخصی را دید و فوری او را به قتل رسانید. از او پرسیدند که چرا موصوف را به قتل رسانیدی، در حالی‌که تا ساعت یازده بجه شب قیود شب‌گردی تطبیق نمی‌گردد. موصوف در پاسخ گفت که من می‌دانم که این شخص تا یازده به جایی نمی‌رسد که زندگی می‌کند."

سازمان پولیس سیاسی، موسوم به اکسا، سازمان مخصوصی بود. اتباع خارجی به زودی دریافتند که دوستان افغانی‌شان از حرف‌زدن با آن‌ها در هراس‌اند. بعد از کودتا به زودی محکمه‌ی انقلابی تأسیس گردید که توسط آن افراد به جرم فعالیت علیه دولت محاکمه می‌شدند. اکثر زندانیان سیاسی بدون کدام مجوز قانونی دستگیر می‌شدند و هر گونه تماس‌شان با بیرون قطع می‌گردید و به سادگی از بین می‌رفتند. البته باید گفت که تنها هواداران پرچم در معرض خطر قرار نداشتند. در میان گرفتارشدگان، ۷۴ زن و طفل خاندان سلطنتی نیز شامل بودند. با گذشت زمان گروه‌های مختلف مردم، چون رهبران مذهبی، کارمندان ملکی، داکتران، پروفیسوران و دیگر روشنفکران که از منافع خود سخن می‌گفتند نیز روانه‌ی زندان می‌گردیدند. مراکز تحقیق در تمام نقاط کابل تأسیس گردید و حتا نظامیان حزب که هنوز در مکتب درس می‌خواندند اجازه داشتند که در آزار و اذیت زندانیان سهم بگیرند. به گزارش سازمان عفو بین‌الملل، شوک‌های برقی، شلاق، ناخن‌کشیدن و ... شکنجه‌های رژیم را تشکیل می‌داد.

جف هارمن، فلم‌ساز در سال ۱۹۸۵ یک چشم‌دید عینی خود را در نشریه‌ی سندی تایمز به این شرح به نشر رسانید: "در قرارگاه چریکی حاجی عبداللطیف، رهبر چریکی حوزه‌ی کندهار، دوازده سرباز حکومتی را به حیث اسیر جنگی زنجیرپیچ ایستاده کرده بودند. آنها منتظر بودند که توسط مولوی عبدالباری، قاضی بدنام یک گروه اسلامی، محاکمه شوند. آن قاضی به من گفت: "من شخصن گلوی یک هزار خلقی را بریده‌ام. من ۵۰۰ روس بی‌دین را روانه‌ی چوبه‌ی دار نمودم. اسیران غیرکمونئیست چنواری و یا گردن زده شدند و یا سنگسار گردیدند." او این اطلاع را در حضور دوازده اسیری به من داد که سرنوشت‌شان در دست تعیین‌شدن بود. در حالی‌که جلاباشی محمدجمعه تیرزینی را در دستش نوازش می‌داد و نیشخندی دور لبانش نقش بسته بود، اسیران جنگی به سخنان قاضی به خونسردی گوش می‌دادند. در همین فرصت بود که جلاباشی اشاره‌کنان به تیرزین اظهار داشت: "این یک تیرزین عادی نیست، این بخاطر حلال‌کردن ساخته شده است."

در کشوری که بیش از یک دهه آثارشی حکمرایی داشته و همه‌ی جوانان آن مسلح بوده‌اند، این یک امر کاملن مشکل خواهد بود که بتوان رهزنان، آدم‌کشان، غارت‌گران، قاچاق‌بران، بازرگانان هیرویین و سایر مجرمان را از مجاهدین اصیل تشخیص و تفکیک نمود. بعضی اوقات آنها یکی و عین چیز می‌باشند. به نظر شمار زیادی از روستاییان، کمونیست‌ها و مجاهدان مساویانه به نظر نفرت دیده می‌شدند. عبدالقهار، یک دهقان کم‌زمین غریب، که به اتهام کمک به عناصر "ضد انقلاب" از طرف عمال خاد زندانی گردیده بود، مدعی‌العموم حکومتی به او گفت که حکومت دموکراتیک خلق یک حکومت اسلامی است. او در مقابل چنین پاسخ داد: "شما کاملن راست می‌گویید و در این هیچ جای شک و تردیدی نیست که مجاهدان نیز چنان می‌باشند. یگانه قشر کافر در کشور ما مردم غریب هستیم که مجاهدان از کوه‌ها می‌آیند و به زور از ما می‌خواهند که برای‌شان گندم و علوفه تهیه کنیم و شما ما را به اتهام همکاری با آنها زندانی می‌سازید."

منبع: افغانستان گذرگاه کشورگشایان، مؤلف: جارج آرنی، مترجمان: پوهاند دکتر سید محمدیوسف علمی و پوهاند حبیب‌الرحمان هاله؛ ناشر: سبا کتابخانه(مرکز نشراتی میوند)؛ سال نشر: ۱۳۷۶ه‌.ش؛ صص ۸۴، ۸۵ و ۱۲۲

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: <https://www.facebook.com/sadaaym>
آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
بارز بهمن
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۴۹۱۱۱۹۳
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

تقابل خیابان ارگ و خیابان

ک...مریم مهتر

ارگ در روز دوم اسد در مقابل خیابان سنگر گرفته بود. واضح پیدا بود که ترس ارگ از خیابان بیش از هر چیز دیگر است. خیابان برای ارگ کابوسی تلخ و وحشتناک است. در خیابان‌های کابل نه تانک بود، نه گلوله و نه لشکر جنگی. گروهی از شهروندان بودند که برای گرفتن حقی و برای مطالبه‌ی خواسته‌ی در آنجا آمده بودند. پیرزنان عصا به‌دست، پیرمردان، جوانان، دختران و پسرانی که از حکومت عدالت می‌خواهند. آن‌ها نه می‌خواهند حکومت را ساقط کنند و نه در صدد گرفتن امتیاز سیاسی‌اند، نه اهل ترور و خشونت‌اند و نه با قیافه و چهره‌ی کسی دشمنی دارند. تنها آمده بودند که حق خود را مطالبه کنند و از حق شهروندی خود، از جایگاه انسانی خود، از عدالت و برابری انسان‌ها به‌عنوان یک شهروند دفاع کنند. در تاریخ افغانستان همیشه معادله‌ی جرم و جنایت معکوس بوده است. آن‌که در این تاریخ جنایت کرده است عزیز بوده و درهای قدرت و ثروت در دسترس‌اش و آن‌که قانونی زندگی می‌کند، آن‌که به کشور افتخار می‌آفریند، آن‌که برای کشور زحمت می‌کشد و آینده‌ی این کشور را می‌سازد، باید در حقارت، فقر، ذلت و خواری زندگی کند. تعامل دیروز حکومت با شهروندان معترض و عدالت‌خواه تعامل یک دستگاه حکومتی با شهروندان نبود، که تعامل حکومت با مخالفان مسلح بود. نیروهای امنیتی تا دندان مسلح به جاده‌ها ریخته، سدی کانتینری تشکیل داده و چنگ و دندان آهنین به پیرزنان و پیرمردان نشان دادند. حکومت هیچ وقت در برابر طالبان، نیروهای برانداز و باندهای جنایت‌کار و مخوف تا این حد جدی و سرکوب‌گر ظاهر نشده است. رفتار حکومت با آن‌ها همواره از روی مدارا، نرمش و در مواردی مانند گلبدین حکمتیار با استقبال و دادن امتیازات مادی بی‌ملاحظه بوده است. حکومت در برابر شهروندان عادی، صلح‌طلب و غیرمسلح و مدنی از همه‌ی ابزارهای ممکن کار می‌گیرد تا مانع عدالت‌خواهی و حق‌طلبی آنان شود. در این کشور تاکنون پوشش عملیات انتحاری و جنگ‌های مسلح و عملیات طالبان جرم نبوده است، اما پوشش خبری یک تظاهرات مسالمت‌آمیز جرم است. رسانه‌ها را از پوشش خبری دادخواهی مردمی منع کردند و مردم را در حصار آهنین خبری و امنیتی قرار دادند. معلوم نیست عمر این حکومت تا کی دوام می‌آورد، اما نحوه‌ی مواجهه‌ی حکومت با تظاهرات دیروز نشان داد که این حکومت شایسته‌ی ماندن نیست. نه از آزادی بیان خبری هست، نه از دموکراسی و نه از برخورد و رفتار برابر حداقلی با مردم. دیروز معلوم شد که بخش وسیعی از مردم در این مملکت صرفن به جرم هویت قومی‌شان مجرم‌اند و حکومت حتا تحمل شنیدن صداهای آن‌ها را در خیابان ندارد. دیروز روز نفرت حکومت از مردم و خیابان بود. این مردم نبود که حکومت را تهدید می‌کردند بلکه حکومت بود که خیابان را تهدید می‌کرد. حکومت با این وضعیت نمی‌تواند دوام بیاورد و این حکومت جز استیلا استبداد و بیداد دستاورد دیگری برای مردم و جامعه‌ی افغانستان نخواهد داشت.

حکایت یک ردمرزی ترکیه



می‌شدیم دو یا سه قطره آب با نوک انگشتان‌مان به دهن مسافرانی که بی‌حال می‌شدند بریزیم. بیشتر تلاش می‌کردیم به کودکان غذا و آب کافی برسانیم تا تلف نشوند و گاهی خودمان بیش از یک روز آب و غذا نمی‌خوریم. از ساعت ۵ عصر تا ۶ صبح مجبور بودیم کوه‌های ارومیه و سیارکوه ترکیه را با پای پیاده طی کنیم و تمام این مدت مورد هدف شلیک پولیس مرزی ترکیه قرار داشتیم. خانم بارداری که در گروه ما بود پس از چندین ساعت دردکشیدن، بدون هیچ دارو و درمانی در نقطه‌ی بی‌کوه‌های سیاه آتشین ترکیه، در مقابل چشمان پولیس نوزادش را به دنیا آورد. هم‌چنان مردی که کودکش در وضعیت بد صحنی قرار داشت می‌خواست با خانم و کودکش فرار کند ولی از سوی پولیس دستگیر و ردمرز شد.

ردمرز شدن:

پس از این که احمدشاه و دوستانش از مرز ترکیه ردمرز شدند در یک منطقه از شهر ماکوی ایران خودشان را به اردوگاه پولیس ایران تسلیم کردند. در آن‌جا پس از گرفتن شست و امضا و طی کردن چندین مراحل قانونی، ما را به افغانستان برگرداندند. احمدشاه می‌گوید: در کوه‌هایی که بین مرز ایران و ترکیه بود، شش گروه با ما یک‌جا شدند. ساعت ۷ صبح قاچاقبران تصمیم عبور از مرز ترکیه را گرفتند. تیم اول، دوم و سوم از میان سیم‌های خاردار گذشتند و بر کوه‌های آتشین ترکیه بالا شدند ولی قبل از این که ما عبور کنیم؛ پولیس مرزی ترکیه از راه رسید و به سوی ما شروع به تیراندازی کردند. پولیس یکی از هم‌وطنان ما را که از تشنگی و گرسنگی ضعف کرده بود با کیبل برق چنان لت‌وکوب کردند و او به بخاطر زخم‌های عمیقی که برداشته بود همان‌جا جان داد. پولیس ترکیه ما را بدون این‌که به پولیس مرزی ایران تسلیم کنند رها کردند. چند نفری که با من بودند دوباره به سوی مرز ایران برگشتیم ولی باز هم مورد تهاجم دزدها قرار گرفتیم. آن‌ها می‌خواستند ما را گروگان بگیرند ولی سردسته‌ی آن‌ها پس از چند دقیقه گفت‌وگو با یکی دیگر از دزدان از گروگان گرفتن ما منصرف شد. در نزدیک اردوگاه پولیس مرزی ایران شهروندان پاکستانی را از خود جدا کرده و تسلیم اردوگاه پولیس ایران شدیم. وی در ادامه می‌گوید: مسافرت کردن به‌طور قاچاق به کشورهای اروپایی فلن به یک معضل جدی تبدیل شده است و بدتر این‌که برخی از خانواده‌ها نیز فرزندان‌شان را به رفتن ترغیب و تشویق می‌کنند. در حالی که وقتی اقدام به سفر نمایی شانس زنده‌ماندن ۵۰/۵۰ است. او امیدوار است سرگذشت او باعث درس عبرت برای کسانی شود که قصد سفر به اروپا به‌صورت غیرقانونی را دارند.

اصلی ما؛ ما را از یک محل به محل دیگر انتقال می‌دادند. هنگامی که ایران رسیدیم قاچاقبر اصلی از ما نفر ۳۰۰۰ دالر بخاطر تهیه‌ی آب و غذایی که در مسیر راه استفاده می‌کنیم، گرفت. یکی از راه‌هایی که قاچاقبران انسان برای قاچاق افراد در نظر دارند ایران است. قاچاقبران افراد را از ایران به پاکستان و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس از جمله دویبی و امارات انتقال می‌دهند. زنان و دختران قاچاق شده آنجا وادار می‌شوند تا کارهای غیراخلاقی انجام دهند و تعدادی از آن‌ها نیز به شیوخ عربی به فروش می‌رسند.

احمدشاه می‌گوید: هرچند آمار دقیقی از سوءاستفاده‌ی ایران از مسافران در دستم نیست ولی قضایایی که خودم در ایران با آن مواجه شدم دلیل خوبی‌ست برای ثابت‌کردن سوءاستفاده‌ی این کشور از مسافرانی که قصد عبور از مرزهای ایران را دارند. باج‌گیری، فروش موادغذایی و دیگر لوازم ضروری به قیمت بسیار بالا در شهرها، دشت‌ها و کوه‌های ایران توسط قاچاقبران، به دام‌انداختن مسافران به پولیس توسط برخی از قاچاق‌چیان ایرانی، شلیک گلوله به سوی موتورها، مسافران توسط شهروندان مرزنشین ایران و مواردی مشابه این‌ها بیان‌گر استفاده‌ی جوی قاچاقبران ایرانی از مسافران است.

احمدشاه می‌گوید: در مرز ایران گروه‌های دیگری که هر کدام شان ۳۰ تا ۸۰ نفر بودند نیز با ما یکجا شدند که در بین آنان زنان و کودکان نیز دیده می‌شد. بیشتر آنها خانواده‌ها بودند. ده روز را در دشت‌ها و کوه‌های ایران سپری کردیم. در این مدت با کمبود آب آشامیدنی و غذا مواجه بودیم. احمدشاه می‌گوید: قاچاقبر من و چند نفر از دوستانم را که همه جوان بودیم به عنوان نماینده تعیین کرد تا در قسمت آب‌رسانی و غذا به مسافران کمک کنیم. به دلیل کم‌آبی گاهی مجبور

سفر به اروپا، رؤیای رسیدن به بهشتی است که می‌تواند به جهنم منتهی شود. آدم‌ها خطر می‌کنند و کوهی ضرر را به جان می‌خرند تا به آن سوی آب‌ها برسند، به جزیره‌ی خوشبختی، به آخرین ایستگاه پیشرفت. در این میان اما تا رسیدن از افغانستان به اروپا، حد فاصل برزخی وجود دارد که اغلب مسافران اروپا تنگناها و سختی‌های عبور از آن را دست‌کم می‌گیرند و مشقت‌های مؤقتی اما فوق‌العاده خطرناک آن را در مقایسه با فرصت خوشبختی درازمدت زندگی در اروپا ناچیز می‌شمارند. برای بسیاری‌ها قصه‌ی عبور از جهنم و رسیدن به بهشت، اما فقط در همین حد فاصل برزخی تمام می‌شود. بهشت اروپایی از دسترس دور می‌ماند و آن‌چه اتفاق می‌افتد پایان کل ماجرای زندگی است، با همه‌ی خوف و خطر، با همه‌ی وحشت‌ها و خشونت‌هایش و با همه‌ی آرزوها و رؤیاهای تحقق‌نیافته‌اش. طبق آمارهای UNHCR به نشر رسیده است در سال گذشته بیش‌تر از ۲۰۰ هزار افغان کشور را ترک کرده‌اند و تا سال ۲۰۱۶ ممکن است این رقم افزایش قابل ملاحظه‌ی داشته باشد. پس از سوریه، افغان‌ها رتبه‌ی دوم در تعداد پناهجویان را دارد. ۲۰۰ هزار انسان، ۲۰۰ هزار حکایت ناگفته از این مسیر پرخوف و خطر دارند؛ قصه‌هایی که شاید قصه‌ی بی‌بیش نباشند، اما از هر زبانی که شنیده شوند، نامکرر خواهد بود. در این گزارش به گوشه‌هایی از قصه‌ی یکی از این مسافران و سودازدگان بهشت اروپایی پرداخته می‌شود.